

زمینه های تاریخی انتقال خلافت عباسیان پس از سقوط از بغداد به قاهره

دکتر علی ناظمیان فرد دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد
مehشید دادوند کارشناس ارشد تاریخ اسلام

چکیده

پس از فروپاشی عباسیان در بغداد، دستگاه خلافت در سال ۶۵۹ هجری قمری به مصر انتقال یافت و تا حمله سلطان سلیم در سال ۹۲۳ هجری قمری پایدار ماند. اقبال جامعه مصر به خلافت عباسی برآمده از زیر ساخت های تاریخی و اجتماعی خاصی بود که محتاج تحلیل و بررسی است. پرسشی که این مقاله حول محور آن سامان یافته، این است که جامعه مصر با کدام زمینه ها و بسترهای تاریخی به تاسیس و تجدید خلافت عباسی در این سرزمین راغب شد؟ این پژوهش با تکیه بر داده های تاریخی و با استفاده از روش توصیفی تحلیلی می کوشد تا نشان دهد که ثبات سیاسی مصر در دوران حکومت مقتدر ممالیک و جایگاه مستحکم تسنن در جامعه مصر، زمینه ای را فراهم کرد تا سلاطین مملوک برای مشروعیت دادن به حکومتشان در مقابل امرای ایوبی و سایر مدعیان قدرت، به فکر دعوت از بازماندگان خاندان عباسی به قاهره بیفتند.

واژگان کلیدی: عباسیان، ممالیک، دستگاه خلافت، مشروعیت، بیبرس

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۲۱

E-mail: nazemian@um.ac.ir

مقدمه

مغولان در سال ۵۶۵۶ ه.ق با تصرف بغداد، به عمر خلافت عباسی پایان دادند و جهان اسلام را در بهت و حیرت ناشی از سقوط خلافت، فرو بردند؛ اما با گذشت تقریباً سه سال از فروپاشی خلافت، شرایط سیاسی و فرهنگی مساعد مصر، قاهره را میزبان عده‌ای از بازماندگان خاندان عباسی کرد و این شهر نزد مورخان به چهارمین دارالخلافه اسلامی، شهرت یافت. در حالی که دیگر حکومت‌های اسلامی در مواجهه با مغولان از بین رفتند، مملوکان مصر توانستند در مقابل حملات مغولان، بویژه در نبرد عین جالوت، قاطعانه وارد عمل شدند. با این حال، آنان بردگان زرخیز ایوبیان بودند و نتوانستند حکومت خود را از یک سو در میان بازماندگان خاندان ایوبی و از سوی دیگر در جامعه مصر، مشروع جلوه دهند. به همین دلیل، زمانی که بیبرس سلطان قطز، فاتح عین جالوت را کشت، موج مخالفت‌های داخلی را علیه خود برانگیخت، از این رو در تلاش برای تسلط بر اوضاع، یکی از بازماندگان خاندان عباسی را به عنوان خلیفه به قاهره آورد بدین ترتیب دوران خلافت عباسیان در مصر آغاز شد.

از لحاظ دینی و فرهنگی نیز جامعه مصر آماده پذیرش خلفای عباسی بود، زیرا از آغاز ورود اسلام به مصر، تسنن در این حوزه جایگاه پایداری داشت. اگر چه خلفای فاطمی در دوران حکومتشان بر مصر، برای تثبیت مذهب شیعه تلاش کردند؛ اما نیاز آنان به دیوان سالاران سنی مذهب و تسامح مذهبی‌شان باعث شد جریان تسنن به شکل موازی، همراه با حکومت شیعی فاطمیان رشد کند و زمینه برای قدرت‌یابی وزیران سنی مذهب که آخرین آنها صلاح‌الدین ایوبی بود، فراهم شود. ایوبیان سنی مذهب پس از به‌دست‌گرفتن حکومت، با تعصبات مذهبی سعی کردند آثار و بقایای تشیع را از میان بردارند؛ بنابراین در زمان قدرت‌یابی مملوکان، جامعه مصر از نظر فرهنگی و دینی آمادگی لازم برای میزبانی خلافت عباسی را داشت.

از جمله تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفته است نوشته مختصر زیان غانم با عنوان «صفحه من تاریخ الخلافة العباسیه فی ظل دولة الممالیک» و «قیام دولة الممالیک الاولی فی مصر و الشام» نوشته احمد مختار العبادی و مقاله دیوید آیلون با عنوان «مطالعاتی در باب انتقال خلافت عباسی از بغداد به قاهره» در مجله عربیکا (شماره ۷: ۱۹۶۰) و مقاله پی. ام. هالت با عنوان «ملاحظات در باب خلافت عباسیان در قاهره» است که در مجله مطالعات شرقی و آفریقایی

دانشگاه لندن (شماره ۱۹۸۴:۳) به چاپ رسیده است که با همه سودمندی نتوانسته اند زمینه های تاریخی این مسأله را مورد کاوش قرار دهند.

زمینه های سیاسی شکل گیری خلافت عباسی در مصر

در حالی که سقوط خلافت عباسیان و چیرگی اقوام بیابانگرد غیرمسلمان بر بسیاری از حکومت های مسلمان، شرایط جهان اسلام را دگرگون کرده بود، مصر به واسطه دور بودن از مرکز خلافت و داشتن حکومتی مقتدر، توانست از آسیب حملات مغولان در امان بماند. از سوی دیگر، این سرزمین از زمان ورود اسلام تا برپایی حکومت شیعه مذهب فاطمیان و پس از آن، قدرت گرفتن ایوبیان سنی مذهب، تحولات مذهبی گوناگونی را پشت سر گذاشته بود. اگر چه در این دوران، میان علمای تسنن کشمکش های زیادی وجود داشت؛ اما تسنن همچنان مذهب غالب در مصر بود.

هلاکو در فاصله سال های ۶۵۴-۶۵۶ ه.ق. با فتح قلعه های اسماعیلی و دست یابی به بغداد، موفق به تاسیس حکومتی شد که از جیحون تا فرات گسترده شده بود؛ اما این پایان جهانگیری مغولان نبود، زیرا آنان در اندیشه فتح تمام سرزمین ها، از جیحون تا مصر بودند (همدانی، ۱۳۷۴/ ج ۲: ۶۸۶). در این زمان، مصر در دست گروهی از غلامان دربار ایوبی بود که با استفاده از اختلافات درونی خاندان سلطنت توانستند بر مصر مسلط شوند و از سال ۶۴۸ ه.ق. دولتی مستقل تاسیس کنند.

دولت ایوبیان برای بالا بردن نفوذ خود در مصر و شام و مقابله با دشمنان، این بردگان ترک را که از شبه جزیره کریمه و سرزمین های قفقاز، آسیای صغیر، ایران و ترکستان به بازارهای برده فروشی آورده می شدند، برای بهره گیری از نیروی نظامیشان، به کار می گرفتند (مقریزی، ۱۴۱۸/ ج ۱: ۱۷۸). پیش از آنان نیز، طولونیان و اخشیدیان از نیروی بردگان ترک استفاده کرده بودند. ملک صالح ایوبی که برای تقویت نفوذ خود و مقابله با دشمنان، به شجاعت و مهارت این بردگان نیاز داشت، تعداد زیادی از آنان را خرید و در جزیره الروضه اسکان داد (ابن تغری بردی، ۱۳۷۵/ ج ۶: ۳۲۰). پس از مرگ وی، ممالیک در منصوره، در مقابل حمله صلیبی ها مقاومت کردند و آنها را عقب راندند و از آن زمان مورد توجه قرار گرفتند و برای دفاع از مصر در مقابل دشمنان خارجی؛

یعنی فرنگیان و مغولان، نقش عمده‌ای ایفا کردند (همان/ج ۳: ۷۶۳). با بالاتر رفتن اعتبار ممالیک، آنان در عزل و نصب سلطان و بزرگان نیز دخالت کردند.

پس از مرگ ملک صالح، همسرش شجره الدر با کمک ممالیک قدرت را در دست گرفت. وی ابتدا تورانشاه فرزند ملک صالح را برای جانشینی وی به مصر فرا خواند؛ اما ترس شجره الدر از قدرت وی و بدرفتاری تورانشاه با ممالیک پدرش، باعث شد که امرای مملوک، او را بکشند و شجره الدر را به حکومت برسانند (مقریزی، ۱۹۹۷/ج ۱: ۴۵۹-۴۴۹). با این انتصاب ممالیک می‌توانستند راه را بر امیران ایوبی هواخواه سلطنت ببندند، اما جامعه مصر سلطنت شجره الدر را نپذیرفت. سیوطی به مخالفت شیخ عزالدین بن عبدالسلام، بزرگ‌ترین رهبر مذهبی آن زمان، اشاره کرده که با صدور بیانیه‌ای، سلطنت زنان بر جامعه مسلمانان را تقبیح کرد (سیوطی، ۱۹۶۷: ۳۴). از سوی دیگر سپاهیان نیز در قاهره برآشفتند (مقریزی، ۱۴۱۸/ج ۳: ۷۶۶-۷۶۵) و امرای شام از پذیرفتن پیک‌هایی که برای گرفتن بیعت به سوی آنها گسیل شده بودند، سر باز زدند، زیرا حکومت را حق خاندان ایوبی می‌دانستند و به قدرت رسیدن شجره الدر، خارج شدن قدرت از دست آنان بود (العینی، ۱۴۰۷: ۳۱). بنابراین درصدد برآمدند که با نوشتن نامه‌ای به ملک ناصر صلاح‌الدین یوسف، حاکم ایوبی حلب، وی را به جنگ با ممالیک و حمله به دمشق ترغیب کنند (مقریزی، ۱۹۹۷/ج ۱: ۴۶۲)، حتی گروهی از ممالیک قیمری^۱ نیز از اطاعت او سر باز زدند و با امرای ایوبی در فراخواندن حاکم حلب همراه شدند (نویری، ۱۴۲۴/ج ۲۹: ۲۳۶؛ مقریزی، ۱۹۹۷/ج ۱: ۴۶۲).

خبر به سلطنت رسیدن شجره الدر، در بغداد نیز با حمایت خلیفه مواجه نشد و مستعصم بالله، خلیفه عباسی امرای مملوک را نکوهش کرد (مقریزی، ۱۴۱۸/ج ۳: ۷۶۷) و به آنها نوشت: «اگر مردی ندارید تا کشور را اداره کند بگویند تا کسی را برایتان بفرستم» (مقریزی، ۱۹۹۷/ج ۱: ۴۶۴). امرای مملوک برای رهایی از این مشکل، آیبک، فرمانده سپاه را به همسری شجره الدر درآوردند و وی را به سلطنت رساندند. او در ابتدا با همراه کردن ملک اشرف مظفرالدین موسی بن یوسف بن مسعود بن ملک کامل ایوبی در سلطنت (مقریزی، ۱۹۹۷/ج ۱: ۳۶۹؛ نویری، ۱۴۲۴/ج ۲۹: ۲۶۹)، تلاش کرد اوضاع را آرام کند؛ اما خاندان ایوبی و در رأس آنان، ملک ناصر یوسف به مخالفت خود با حکومت ممالیک ادامه دادند. ملک معز پس از آن که با خلع و قتل ملک اشرف، حکومت خود را مستقل کرد، توسط غلامان همسرش، شجره الدر کشته شد (ابن تغری بردی، ۱۳۷۵/ج ۷: ۱۶-۱۳؛ نویری، ۱۴۲۴/ج ۲۹: ۲۹۳).

دوران کوتاه سلطنت شجره الدّر و پس از آن، به حکومت رسیدن ملک معز، آغاز قدرت یابی دولتی بود که به نام ممالیک شهرت یافت و بر جای ایوبیان تکیه زد؛ اما مشروعیت ایوبیان در جهان اسلام به واسطه پیوستگی ایشان به خلافت عباسی و تایید شدن از سوی خلیفه بغداد و همچنین حضور امرای بازمانده خاندان ایوبی در شام و جزیره در این زمان، ممالیک را با مسأله بحران مشروعیت روبرو کرد تا آنکه سیف‌الدین قطز، وزیر سلطان الملک المنصور- فرزند و جانشین آیبک- به قدرت رسید. قطز در جنگ عین جالوت سپاه مغول را شکست داد و کیتوبوغا، فرمانده آنان را کشت و برای اولین بار طعم شکست را به مغولان چشاند. پس از این پیروزی سلطان قطز فاتحانه وارد دمشق شد و مورد استقبال مردم قرار گرفت و همه امرای شام مطیع او شدند(ابی الفداء، بی تا/ ج ۳: ۲۰۶-۲۰۵). او نخستین سلطان مملوک بود که توانست بر شام مسلط شود و از مرز فرات تا سرحد مصر را به تصرف خویش در آورد (مقریزی، ۱۹۹۷/ ج ۱: ۴۳۱). بدین ترتیب ممالیک موفق شدند مصر و شام را تحت یک حکومت واحد درآورند و از تایید مردم که شجاعت و دلیریشان را در مواجهه با مغول‌ها ستوده بودند، برخوردار شوند؛ اما محبوبیت سلطان قطز و موفقیت‌هایش که وی را به نام سلطان المظفر ملقب کرد، نتوانست مانع از درگیری‌های داخلی مملوکان بر سر تصاحب قدرت شود و بحران مشروعیت در بین ممالیک زمینه را برای بروز اختلافات داخلی و پیدایی مدعیان قدرت فراهم کرد، لذا زمانی که قطز فاتحانه از دمشق به مصر وارد شد، با توطئه سردارانش مواجه شد و توسط بیبرس در ۱۵ ذی‌قعدة سال ۵۶۵۸ ق. به قتل رسید (العینی، ۱۴۰۷/ ج ۱: ۲۵۳).

با کشته شدن سلطان مظفر، مجدداً خصومت و دشمنی بین ممالیک آغاز شد تا جایی که ممالیک طرفدار قطز قصد جان بیبرس را کردند؛ اما توطئه کشف شد و بیبرس، شورشیان را بشدت مجازات کرد (مقریزی، ۱۹۹۷/ ج ۱: ۴۴۷). با وجود موفقیت‌های بیبرس در سرکوب ناآرامی‌های داخلی، بحران مشروعیت و منازعات بر سر قدرت هنوز فروکش نکرده بود و انعکاس آن را در شورش‌های همزمان امیر سنجر مملوک و قیام الکرانی شیعه در سال ۵۶۵۸ ق. در دمشق و در اوایل سلطنت بیبرس می‌توان دید (همان/ ج ۱: ۴۴۶-۴۴۰).

زمینه‌های دینی و فرهنگی شکل‌گیری خلافت عباسی در مصر

در زمان خلیفه دوم، اعراب به فرماندهی عمرو بن عاص وارد مصر شدند و در سال ۵۲۱ ق.مصر را گشودند. فاتح مصر، فسطاط را به عنوان مرکز فتوحات عرب بنا کرد (حموی، ۱۹۷۹/ج ۴: ۲۶۴-۲۶۲) و اولین مسجد را در آنجا به نام خود ساخت (ابن عبدالحکم، ۱۹۹۶: ۱۰۵). پس از مدتی اسلام در میان قبایل مختلف مصر نفوذ کرد تا جایی که بسیاری از بزرگان مصر و اسقف‌های مسیحی، دین اسلام را پذیرفتند (ابن اسحاق، ۱۲۷۵: ۵۸-۵۲). اولین مذهبی که توسط مهاجران عرب وارد مصر شد، مذهب مالکی بود تا آنکه در سال ۱۹۸ ه.ق. محمد بن ادریس شافعی وارد فسطاط شد و پس از او مذهب شافعی در میان مصری‌ها گسترش یافت (مقریزی، ۱۴۱۸/ج ۴: ۱۵۱-۱۵۰). رواج تشیع در این سامان نیز با شورش علیه عثمان و خلافت علی (ع) همزمان می‌دانند، لیکن چه در میان شورشیان در مصر و چه در دولت علوی، هیچ شخصیت شیعه شناخته شده‌ای در میان ایشان در منابع ذکر نشده است. حکومت علی (ع) نیز در مصر متزلزل، محدود و موقت بود. در دوران حکومت اموی نیز هیچ شورش به طرفداری از تشیع، در منابع ذکر نشده است و این نشان از آن دارد که تشیع در مصر نتوانست جایگاه مناسبی به دست بیاورد. اگر چه مورخان مصری، تشیع مصر را به عبدالله بن سبا منسوب می‌کنند (همان/ج ۴: ۱۵۱؛ سیوطی، ۱۹۶۷/ج ۲: ۲۷۵؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵/ج ۳: ۴۶)؛ اما بی شک در دوران حکومت عباسیان، بافت قبایل و دور بودن مصر از مرکز حکومت، در گرویدن مصری‌ها به گروه‌های مخالف با عباسیان مانند خوارج و شیعیان بی تأثیر نبوده است. پس از مدتی شیعیان اسماعیلی، با دست یافتن به مصر توانستند برای خود حکومتی تشکیل دهند که با خلافت بغداد در تعارض بود.

داعیان فاطمی از اواخر عصر اخشیدی فعالیت‌های خود را در مصر گسترش دادند و زمینه را برای گرایش بسیاری از مصریان به آیین خود فراهم کردند (مقریزی، ۱۳۹۳/ج ۱: ۱۰۲). این مسأله را ابن تغری بردی با این مطلب تأکید می‌کند که امور سرزمین مصر در اواخر عهد اخشیدیان به خاطر فعالیت طرفداران خلفای فاطمی که از غرب وارد مصر شده بودند، آشفته شده بود (ابن تغری بردی، ۱۳۷۵/ج ۳: ۱۳۰). در سال ۳۵۸ ه.ق. سپاهی از قبایل بربر و اسلاو به فرماندهی جوهر سیسیلی راهی مصر شدند و پس از شکست سپاه اخشیدی، مصر را با صلح فتح کردند (مقریزی، ۱۳۹۳/ج ۱: ۱۰۷-۱۰۳).

در روز جمعه هشتم جمادی الاول سال ۳۵۹ ه.ق. جوهر همراه با سپاهیان در مسجد ابن طولون نماز خواند و به مؤذنین دستور داد «حی علی خیر العمل» را به اذان اضافه کنند (ابن خلکان، ۱۳۶۴/ج: ۱؛ ۳۷۹؛ مقریزی، ۱۳۹۳/ج: ۱؛ ۱۲۱-۱۲۰؛ ابن ایاس، ۱۹۸۲/ج: ۱؛ ۱۸۵). با ورود المعز، خلیفه فاطمی در روز سه شنبه هفتم ماه رمضان در سال ۳۶۲ ه.ق حکومت فاطمیان در مصر آغاز شد (الصنهاجی، ۱۳۷۸؛ ۶۹؛ مقریزی، ۱۳۹۳/ج: ۱؛ ۱۸۶). در این دوران کیش اسماعیلی، مذهب رسمی مصر شد و خلفای فاطمی برای گسترش و نشر این مذهب، دست به اقدامات زیادی زدند. المعز تعدادی از فقیهان شیعه را از آفریقای شمالی به قاهره آورد تا بتواند نظام حقوقی فاطمیان را بنا کند (مقریزی، ۱۳۹۳/ج: ۱؛ ۲۳۵-۲۱۶).

کمی بعد جامع الازهر برای نظم دادن به تبلیغات فاطمیان در قاهره بنا شد. در آنجا، مذهب اسماعیلی از طریق مجالس عمومی که به آن مجالس الدعوه یا مجالس الحکمه می گفتند، آموزش داده می شد (مقریزی، ۱۴۱۸/ج: ۲؛ ۳۴۱) و برای جایگزین کردن اصول فقهی مذهب شیعه اسماعیلی به جای اصول فقهی سنی، به تربیت فقیهان شیعه می پرداختند (همان/ج: ۱؛ ۴۸۶-۴۸۵). دارالحکمه که به امر الحاکم بالله ساخته شد نیز کانون نشر و گسترش عقاید اسماعیلیه بود (قلقشندی، بی تا/ج: ۳؛ ۲۳۲). بزرگداشت مراسم مذهبی شیعه مانند عید غدیر و مراسم عاشورا نیز با هدف تبلیغ برای تشیع اسماعیلی انجام می شد. همچنین مورخان دوران بعد فاطمیان که البته نوشته هایشان خالی از غرض ورزی نیست - به سختگیرهای آنها نسبت به اهل تسنن، سب و لعن سه خلیفه اول و نقش کردن فضایل علی و خاندانش بر روی دیوار مساجد و سکه ها، اشاره می کنند. مقریزی می گوید که خطبا بر همه منابر مصر، صحابه را لعنت می کردند و اهل سنت را از انجام مراسم شان منع می کردند (مقریزی، ۱۴۱۸/ج: ۲؛ ۳۳۰).

با وجود این، به نظر می رسد که اسماعیلیان در جذب جامعه مصر به تشیع اسماعیلی چندان کامیاب نبودند. نشانه این وضعیت را از همان ابتدای ورود فاطمیان در مخالفت و موضع گیری های ساکنان سنی مذهب مصر در مقابل گسترش شیعه، می توان دید. این وضعیت، فاطمیان را ناگزیر کرد که در کنار تبلیغ تشیع، با دادن امتیازهایی به کارگزاران سنی، جو متشنج مصر را آرام نگه دارند. بنابراین جوهر سیسیلی پس از آنکه قاهره را فتح کرد، افرادی را که در زمان فتح بر مناصب دولتی و اداری اشتغال داشتند، در منصبشان ابقا نمود تا جایی که جعفر بن فرات، وزیر سنی مذهب آخرین حاکم اخشیدی، پس از آنکه با وساطت بزرگان مصر از زندان آزاد شد، به منصب وزارت

بازگشت اما این در حالی بود که بنا بر گفته مقریزی: «وزیر در منصبش باقی مانده بود برای اینکه سنی‌ها را راضی کند و نه چیزی دیگر» (مقریزی، ۱۳۹۳/ ج ۱: ۱۱۹؛ نویری، ۱۴۲۴/ ج ۲۶: ۴۰).

بنابراین نه تنها تمام کارگزاران سنی کنار گذاشته نشدند، بلکه زیر دست روسای شیعه مذهبشان، به کارهای دفتری و دیوانی خود ادامه دادند. این امر باعث شد که پس از مدتی شیوه‌های حکمرانی فاطمیان، به سمت تساهل و تسامح مذهبی متمایل شود تا جایی که الحاکم، دستور داد دست قضاوت شیعه را از خمس و زکات و فطره کوتاه کنند. وی برای مدتی مجالس درسی دارالحکمه را تعطیل کرد و «حی علی خیر العمل» را از اذان برانداخت (مقریزی، ۱۴۱۸/ ج ۲: ۲۷۸-۲۷۰). تساهل مذهبی فاطمیان چنان شد که قلقشندی می‌گوید: «در زمان فاطمیان، شعائر مذهب مالکی و شافعی آشکار شد» (قلقشندی، بی تا/ ج ۳: ۵۲۴). حتی برخی از بزرگان مذاهب اهل سنت، به مناصب بالای دولتی مانند وزارت و قضاوت رسیدند. از آن جمله، ابوطاهر ذهلی، قاضی القضات سنی مذهب دربار اخشیدیان بود که به دستور جوهر سیسیلی در منصبش ابقا شد تا اهداف سیاسی فاطمیان را برآورده کند. ابوطاهر تا زمان مرگش در سال ۳۶۶ه.ق. در این مقام باقی ماند.

در اسکندریه و مناطق دیگر مصر نیز، قاضیان شافعی و مالکی مسؤولیت امر قضا را بر عهده گرفتند (ابن حجر، ۱۹۹۸: ۱۹۸). در دوران المستنصر فقیه شافعی، «ابوعبدالله محمد بن سلام قضایی»، به منصب قضاوت رسید (همان: ۷۵) و «عبدالجلیل بن مخلوف» فقیه مالکی، چهل سال در مصر بر مسند افتا نشست (سیوطی، ۲۰۰۷/ ج ۱: ۴۵۱). البته قاضی القضات‌های سنی مذهب، موظف بودند بر اساس مذهب دولت قضاوت کنند؛ چنانچه «حسن بن خلیل» از فقهای شافعی، زمانی که عهده دار این مقام شد، خلیفه با او پیمان بست که بر پایه مذهب اسماعیلی حکم کند نه بر اساس مذهب شافعی (ابن حجر، ۱۹۹۸: ۲۸۹). در دوره دیگری با فقیه «ابوالعباس احمد بن عبدالله بن الحطیئه المالکی»، عهد بسته شد که چنانچه بر اساس مذهب دولت قضاوت نکند، قاضی القضات نخواهد بود (مقریزی، ۱۳۹۳/ ج ۳: ۱۷۲). تنها استثنا در دوران زندانی شدن خلیفه الحافظ (ذی القعدة ۵۲۴ ه. ق. تا محرم ۵۲۶ ه. ق.) و وزارت ابوعلی الافضل کتیفات واقع شد. در این زمان، در حکمی که در سال ۵۲۵ ه.ق. صادر شد، چنین آمد که هر قاضی بر اساس مذهبش حکم کند^۱ و این حکم همچنان برقرار بود تا زمانی که ابن میسره آن را به حالت تعلیق در آورد (نویری، ۱۴۲۴/ ج ۲۶: ۸۸-۸۷). این تساهل فاطمیان، عالمان مذاهب مختلف را برای تحصیل و تدریس علوم عقلی و نقلی، به قاهره کشاند. جامع الازهر، میزبان علمای اهل سنت بود که با وجود

اختلاف مذهبی، قادر به بیان عقاید و نظراتشان بودند (قلقشندی، بی تا: ۵۲۰/۳) و در دارالحکمه، علاوه بر فقیهان و عالمان اسماعیلی، از اندیشمندان مذاهب اهل سنت نیز برای تدریس دعوت می شد (مقریزی، ۱۳۹۳/ج ۲: ۸۰؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴/ج ۱: ۳۷۲).

وزیران غیر اسماعیلی و اهل کتاب نیز در دربار فاطمیان بکار گرفته می شدند. در نیمه اول حکومت فاطمیان که به عصر وزارت تنفیذ مشهور بود (از ۳۵۸ ه. ق. تا ۴۶۵ ه. ق.)، هفت وزیر از اهل سنت و سه وزیر یهودی و دو وزیر یهودی نو مسلمان به وزارت رسیدند. در این دوران، اهل تسنن بیشتر وظایف سابق خود را در دولت گذشته، بر عهده داشتند. نیمه دوم حکومت فاطمیان مشهور به عصر وزارت تفویض نیز، یک وزیر ارمنی و پنج وزیر سنی مذهب به وزارت رسیدند (مقریزی، ۱۳۹۳/ج ۱: ۳۳۹-۳۳۵). با به وزارت رسیدن رضوان پس از مرگ الامر باحکام بالله، نفوذ اهل تسنن در دستگاه خلافت افزایش یافت. وی اولین مدرسه را برای تدریس مذهب مالکی در اسکندریه بنا کرد. ابن سلالر، وزیر پس از رضوان، نیز دومین مدرسه اسکندریه را برای مذهب شافعی ساخت (قلقشندی، بی تا/ج ۱۰: ۴۵۹). سیاست فاطمیان در به کارگیری وزیران غیر اسماعیلی، در نهایت منجر به قدرت گرفتن دیوان سالاران سنی مذهب شد و سرانجام با به قدرت رسیدن صلاح الدین ایوبی، حکومت فاطمیان از بین رفت.

صلاح الدین بعد از مرگ عمویش، شیرکوه که وزیر خلیفه العاضد بالله بود، منصب وزارت را عهده دار شد. حضور وی در دستگاه خلافت فاطمی، همزمان با ضعف قدرت فاطمیان بود. صلاح الدین شافعی مذهب و دارای تعصب مذهبی بود، لذا تمام سعی خود را برای از میان بردن مذهب اسماعیلی و جایگزین کردن مذهب شافعی به کار برد. بنابراین تشکیک در نسب فاطمیان را دوباره مطرح ساخت (مقریزی، ۱۳۹۳: ۳۸۰) و در ذی حجه سال ۵۶۵ ه. ق. دستور داد عبارت «حیّ علی خیر العمل» را از اذان حذف کنند و به نام خلفای راشدین و خلیفه عباسی، خطبه بخوانند (مقریزی، ۱۳۹۳/ج ۳: ۳۸۰؛ نویری، ۱۴۲۴/ج ۲۶: ۱۰۹). در این دوران، او به موازات حمایت از علمای سنی و تأسیس و رونق بخشیدن به مدارس علمیه اهل تسنن، عالمان شیعه را تحت فشار قرار داد و مراکز علمی تشیع را به مدارس سنی تبدیل کرد. وی دستور داد «دارالعون» را که زندان شحنه قاهره بود، ویران کنند و در محل آن، مدرسه شافعیه را ساخت. همچنین «دارالغزل» در کنار جامع عتیق و معروف به مدرسه «قمحیه» را برای مالکی ها و «دارالسعداء» را در شمال قصر فاطمی، خانقاهی برای صوفیان قرار داد و همچنین مجالس دعوت اسماعیلیه را در قصر و جامع الازهر تعطیل کرد

(ابن تغری بردی، ۱۳۷۵/ج ۵: ۳۸۵؛ مقریزی، ۱۳۹۳/ج ۳: ۳۲۰؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵/ج ۹: ۳۶۲). به دستور او قضات شیعه مصر عزل شدند و قاضیان شافعی جایگزین آنها شدند و صدرالدین عبدالملک بن دریاس شافعی، قاضی القضاة سرزمین مصر شد (مقریزی، ۱۴۱۸/ج ۳: ۷۵۴). سرانجام با مرگ العاضد، صلاح‌الدین در ۹ محرم سال ۵۵۶۷ ه.ق به نام خلیفه عباسی خطبه خواند و به عمر خلافت فاطمیان پایان داد (صفدی، ۲۰۰۰/ج ۱۷: ۶۸۹؛ ابن واصل، ۱۹۵۳/ج ۱: ۲۰۲) با قدرت گرفتن ایوبیان، تلاش زیادی برای محو آثار و بقایای شیعه از سوی آنها انجام شد. در این دوران، رافضی بودن جرم محسوب می‌شد و شیعه به عنوان مجرم از سوی قاضیانی که صلاح‌الدین از میان اهل سنت انتخاب کرده بود، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گرفت (مقریزی، ۱۴۱۸/ج ۳: ۷۵۴).

با اقدامات سختگیرانه ایوبیان برای از میان بردن تشیع، جریان اهل تسنن دوباره در مصر جان گرفت و شیعیان اگر چه مقاومت‌هایی کردند، اما در نهایت در انزوا فرو رفتند. شورش عماره یمینی در شوال ۵۶۹ ه.ق. یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شورش شیعیان در زمان صلاح‌الدین بود که به شدت سرکوب شد؛ رهبران قیام اعدام شدند و تعداد زیادی از مبارزان به صعید تبعید شدند، به گونه‌ای که دیگر هیچ کس از طرفداران خلافت فاطمی باقی نماندند (ابن واصل، ۱۹۵۳/ج ۱: ۲۴۴). به نظر می‌رسد که مصری‌ها از این تحول مذهبی استقبال کردند، چرا که فاطمیان با وجود اینکه مذهب اسماعیلی را به عنوان مذهب رسمی مصر قرار داده بودند؛ اما هیچ تلاشی برای تغییر مذهب مردم مصر انجام ندادند. به این ترتیب در دوران فاطمیان توده‌های مصر همچنان پیرو مذهب تسنن باقی ماندند (لاپیدوس، ۱۳۸۱: ۴۹۵). در حقیقت اکثر قبایل مصری مذهب اسماعیلی را نپذیرفته بودند، مگر گروه‌هایی که با خلافت فاطمیان همکاری می‌کردند مانند اقلیتی خارجی که در خدمت دولت فاطمی بودند و یا در ایام فترت حکومتشان، از آنها برای تحقق سیاست‌هایشان استفاده می‌کردند. اینها تنها کسانی هستند که می‌توان گفت در مصر به مذهب اسماعیلی اعتقاد داشتند (فؤاد سید، ۲۰۰۰: ۳۳۳).

شکل‌گیری خلافت عباسی در مصر

سقوط بغداد، تحولی اساسی در جهان اسلام بود. گرچه از مدت‌ها قبل از کشته شدن خلیفه به دست مغولان، از نهاد خلافت جز سایه‌ای باقی نمانده بود و خلفا دارای قدرت سیاسی زیادی نبودند؛

اما جایگاه معنوی آنها هنوز زوال نیافته بود. حکام و فرمانروایان مسلمان نیز با وجودی که در اداره سرزمین‌هایشان مستقل بودند؛ اما برای مشروعیت بخشیدن به حکومتشان به تایید خلیفه نیاز داشتند. بنابراین با از بین رفتن خلافت، پایگاه معنوی و تکیه‌گاه شرعی حکومت‌های مسلمان نیز فروریخت. برای حل این معضل، بعضی از این فرمانروایان، تلاش کردند خلافت عباسیان را در سرزمینشان احیا کنند تا از یک سو وجهه و احترام بالایی میان سایر فرمانروایان کسب کنند و از سوی دیگر سرزمینشان را به عنوان مرکز جهان اسلام معرفی کنند. از جمله این فرمانروایان ملک ناصر یوسف، صاحب دمشق و حلب بود که در اوایل سال ۵۶۵۸ ه.ق. به فکر احیای خلافت عباسی افتاد. وی به واسطه عیسی بن مهنا، حاکم حلب، شنیده بود که امیری عرب، به نام ابوالعباس احمد، در اطراف مزرهای شرقی و شمالی بغداد دیده شده است، بنابراین از عیسی بن مهنا خواست او را به دمشق بیاورد؛ اما در این زمان هجوم مغولان به مرزهای شام، مجالی برای پرداختن ملک ناصر به این امیر عباسی نداد و عیسی بن مهنا به ناچار او را از میانه راه به حلب بازگرداند (سیوطی، ۱۹۵۹: ۳۱۸-۳۱۷).

سلطان قطز نیز در سال ۵۶۵۸ ه.ق. بعد از نبرد عین جالوت، در صدد برآمد امیر ابوالعباس احمد مذکور را، به دمشق فراخواند و با او به خلافت بیعت کند، لذا به امیر عیسی بن مهنا گفت «هنگامی که به مصر بازگشتیم، او را به سوی ما بفرست تا اگر خدا بخواهد او را [به خلافت] بازگردانیم» (ابی الفضائل، ۱۹۱۹/ ج ۱: ۴۳۵)؛ اما سلطان قطز در زمان ورود به دمشق با توطئه سردارانش کشته شد. پس از آن منابع از اقدام حاکم حلب امیرشمس الدین اقوش، تقریباً همزمان با بیبرس یاد می‌کنند که ابوالعباس احمد بن علی نواده خلیفه المسترشد را با لقب الحاکم به خلافت برگزید (یونینی، ۱۹۴۵/ ج ۱: ۴۳۸) و به نام او خطبه خواند و سکه ضرب کرد (سیوطی، ۱۹۵۹: ۴۱۱).

باید خاطر نشان کرد که پیش از سقوط عباسیان، فکر تشکیل خلافت در نواحی غربی قلمرو اسلامی، وجود داشت. به دلیل شرایط خاص جغرافیایی؛ یعنی دور بودن از مرکز خلافت، گستردگی بیابان‌ها و اهمیت اقتصادی اندک و نیز شرایط انسانی ناشی از سرکشی بربرها و گرایش آنها به اندیشه‌های غیر رسمی حاکم در جهان اسلام، حکومت‌های متعددی در این منطقه برپا شده بود که گاه با خلافت عباسیان در تعارض و کشمکش بودند. از آن جمله می‌توان به حکومت ادریسیان شیعه مذهب (۳۷۵-۱۷۹ ه.ق.)، مرابطون (۵۴۱-۴۴۸ ه.ق.)، موحدون (۶۶۷-۵۲۴ ه.ق.)، بنی حفص (۹۴۱-۵۶۲ ه.ق.) و فاطمیان (۵۶۷-۲۹۷ ه.ق.)، اشاره کرد. علاوه بر این حکومت‌های مدعی، برخی

از حاکمان مصر و شام نیز تلاش می‌کردند پایگاه خلافت عباسی را به سرزمینشان بیاوردند و با بهره گرفتن از حمایت خلیفه، بر قدرتشان بیفزایند. در این باره می‌توان به اقدام احمد بن طولون در خلال درگیری میان خلیفه المعتمد عباسی و برادرش موفق در سال ۲۶۹ه.ق. اشاره کرد که می‌خواست خلیفه را به مصر ببرد؛ اما خلیفه در موصل بازداشت شد و او را به بغداد بازگرداندند (ابن اثیر، ۱۴۱۵/ج ۷: ۲۰۳). همچنین در زمان اخشید نیز، در درگیری میان متقی و حمدانیان و ترک‌ها در سال ۳۳۴ه.ق. ایده‌ی انتقال خلافت به مصر دوباره زنده شد (همان جا). بنابراین می‌بینیم که حکام مسلمان قبل از بیبرس نیز، به احیای خلافت عباسیان تمایل داشتند؛ اما این خواسته تا زمانی که بیبرس، سلطنت مصر را بر عهده گرفت، محقق نشد (زیان غانم، ۱۹۷۸: ۲۰؛ العبادی، ۱۹۸۶: ۱۸۲)؛ اما دلیل این امر را باید در نیاز مملوکان به تأیید خلفا جستجو کرد و همچنین شرایط حساس به قدرت رسیدن بیبرس جستجو کرد.

ممالیک، برده‌هایی بودند که توانستند حکومت را از دست ولی نعمتان خود براینند، ولی آنان مورد پذیرش جامعه مصر قرار نگرفتند. نمونه‌هایی از این عدم پذیرش را می‌توان در مخالفت‌هایی که در دوران شجره الدر صورت گرفت مشاهده کرد. پس از مدتی دولت ممالیک کاملاً بر مصر مسلط شد؛ اما نتوانست بر خاندان ایوبی در شام چیره شود. با پیروزی در نبرد عین جالوت و آشکار شدن اقتدار نظامی ممالیک، آنان تلاش کردند با بهره‌گیری از موقعیت سرپرستی خلافت عباسی، خود را از شر شورش‌های داخلی مصر حفظ کنند. اگر خلفا به سلطنت آنها اعتراف می‌کردند، حکومتشان وجه شرعی می‌گرفت و می‌توانستند با این حمایت، از فروپاشی سلطنتشان جلوگیری کنند (العبادی، ۱۹۸۶: ۱۷۷).

برداشتن یکی از عباسیان به خلافت در قاهره، علاوه بر اینکه وسیله‌ای بود برای مشروع جلوه دادن حکومت سلاطین مملوک، سلاحی دینی و معنوی در دست ایشان برای جهاد علیه صلیبیان و مغولان نیز به شمار می‌رفت (باسورث، ۱۳۷۱: ۲۸). چرا که خلیفه در صورت صدور حکم جهاد، علاوه بر مشروعیت دادن به ممالیک در دفاع از سرزمین‌های اسلامی و احتمالاً فتح سرزمین‌های جدید می‌توانست ممالیک را یاری رسان مسلمین قلمداد کند. فقها و متکلمان مسلمان نیز همسان با ممالیک، می‌کوشیدند تا ثابت نمایند که جهان اسلام پس از سقوط بغداد فقط سه سال و نیم خلیفه نداشت و تنها دگرگونی اساسی آن است که قاهره به جای بغداد مقر خلیفه شده است (بارتولد، ۱۳۵۸: ۵۴).

در میان حکام مسلمان، بیبرس اولین کسی بود که توانست احیای خلافت را محقق کند. او احساس می کرد پیش از آنکه در حکومت مصر مستقل شود، نیازمند تأیید شرعی برای حکومتش می باشد. چه دشمنان زیادی به حکومتش چشم دوخته بودند. این دشمنان، بازماندگان خاندان ایوبی در شام بودند و در رأس آنها الملك الناصر یوسف، حاکم دمشق، قرار داشت که با بهره گیری از این حقیقت که ممالیک اصالتاً بردگانی زرخرید بیش نبودند، درصدد پس گرفتن حکومت مصر از دست آنان بود و از سوی دیگر، مغولان بغداد را تسخیر کرده بودند و با مرکز قرار دادن آنجا حکومت بیبرس را در مصر به شدت تهدید می کردند، و همچنین هنوز برای ممالیک مشروعیتی شرعی که با تکیه بر آن حکومت کنند، وجود نداشت (زیان غانم، ۱۹۷۸: ۱۹). بیبرس بر تمام این خطرات داخلی به آسانی چیره شد؛ اما هنوز نیازمند مشروعیتی شرعی برای حکومتش بود. او این مسأله را با احیای خلافت عباسی در قاهره و گرفتن حکم فرمانروایی از خلیفه به بهترین شکل حل کرد. خلافت عباسی از سوی دولتی احیا می شد که به علت ایستادگی در مقابل خطر مغولان دارای فضل و برتری بود و توان لازم برای مواجهه با قدرت صلیبیان داشت، لذا مردم این دولت را تا حد زیادی تأیید می کردند و این سیاست هوشمندانه بیبرس بود که باعث شد دولت ممالیک با احیای خلافت عباسی در جهان اسلام فضل و برتری زیادی کسب کند (قاسم، ۱۹۹۸: ۸۸) و حکومتش را در مصر ثبات ببخشد و علاوه بر آن خود را حامی خلافت معرفی کرد و با توسل به این امر، حق نظارت بر حرمین شریفین را کسب کند و در نظر حکام مسلمان شأن و جایگاهی والا به دست آورد (زیان غانم، ۱۹۷۸: ۱۹).

می توان گفت احیای خلافت در قاهره این نتایج را به همراه داشت: مصر در جایگاه زعامت و رهبری جهان اسلام قرار گرفت؛ حکومت بیبرس با تنفیذ خلیفه عباسی مشروعیت پیدا کرد؛ در مقابل رقبای مدعی رهبری جهان اسلام، مصر در حاشیه امن خلافت قرار گرفت. فضای تجاری مصر نیز با انضمام حجاز و یمن توسعه یافت و راه های تجارت جهانی بین شرق و غرب و گذرگاه های دریای سرخ نیز ایمنی یافت (طوقوش، ۱۴۱۸: ۱۵۵).

چگونگی تاسیس خلافت عباسیان در مصر

در زمانی که دولت ممالیک توانسته بود از یک سو بر شورش‌هایی داخلی فائق بیاید و از سوی دیگر تا حدودی مرزهایش را از یورش‌های خارجی حفظ کند، سلطان بیبرس از سوی برخی از امرای شام خبری دریافت کرد مبنی بر اینکه در العوطه دمشق مردی ادعا می‌کند که احمد بن امام ظاهر بن امام ناصر عباسی، عموی مستعصم و برادر مستنصر است و گروهی از اعراب بنی خفاجه (ابن تغری بردی، ۱۳۷۵/ج ۷: ۱۰۹) او را همراهی می‌کنند. امیر سیف الدین قلیچ بغدادی این امرای عرب را شناخت و تایید کرد. بنابراین بیبرس با نوشتن نامه‌ای به امرای شام، از آنها خواست تا این امیر عباسی را همراه محافظان مخصوص، به سرعت به مصر بفرستند (مقریزی، ۱۹۹۷/ج ۱: ۵۲۹؛ نویری، ۱۴۲۴/ج ۳۰: ۱۴). گفته شده که این عضو خاندان عباسی در دوران خلیفه المستعصم در بغداد زندانی بود. زمانی که مغولان بر بغداد دست یافتند از زندان گریخت و به عراق عرب رفت و تا شنیدن خبر به سلطنت رسیدن بیبرس، در میان قبایل عرب مخفی ماند (ابن تغری بردی، ۱۳۷۵/ج ۷: ۱۰۹).

سرانجام در رجب سال ۵۶۵۹ ق. ابوالقاسم احمد، وارد قاهره شد و سلطان بیبرس همراه با وزیرش بهاء‌الدین بن حنا و قاضی‌القضات تاج‌الدین بن بنت الاعز و علما و بزرگان و اعیان و حتی یهودیان و مسیحیان، به استقبال وی رفتند (مقریزی، ۱۹۹۷/ج ۱: ۵۲۹)؛ ابن کثیر، ۲۰۰۵/ج ۱۱، ۲۳۱؛ ابن تغری بردی، ۱۹۸۵/ج ۷: ۱۰۹) و او با احترام و عزت تمام همراه با سلطان، به قلعه جیل وارد شد. در روز ۱۳ رجب، در جلسه‌ای که با حضور بزرگان و امرا تشکیل شد، نسب خلیفه توسط قاضی‌القضات تاج‌الدین بن بنت الاعز، خوانده شد و اثبات گردید که وی برادر المستنصر بالله و عموی مستعصم است (ابن کثیر، ۲۰۰۵/ج ۱۱: ۲۳۱). اولین کسی که با او بیعت کرد سلطان بیبرس بود و سپس تاج‌الدین بن بنت الاعز و سایر امرا و وزا و بزرگان دولت، بیعت کردند. در حضور تمام امرا، قاضیان، فقها و رجال دولت، خلیفه جدید به لقب برادرش خلیفه مستنصر بالله، ملقب شد (مقریزی، ۱۹۹۷/ج ۱: ۵۳۰؛ ابن کثیر، ۲۰۰۵/ج ۱۱: ۲۳۱).

مورخان، این خلیفه را سی و هشتمین خلیفه از خلفای عباسی می‌نامند (ابن تغری بردی، ۱۳۷۵/ج ۷: ۱۱۰) و وی را خلیفه‌ای از عراق می‌دانند که در مصر با او بیعت شد (قلقشندی، ۱۴۰۲/ج ۳: ۳۵۳). همچنین در نزد این مورخان، خلفای مصر، طبقه چهارم خلفا، و مصر، چهارمین

دارالخلافة محسوب می شود (قلقشندی، بی تا/ ج ۳: ۲۶۳ و ۲۶۵). بنابراین آنان تلاش می کردند که با متصل نشان دادن خلافت قاهره با خلافت ساقط شده بغداد، ثابت کنند که جهان اسلام تنها سه سال و نیم بدون خلیفه بود (ابن ایاس، ۱۹۸۲/ج ۱: ۳۱۳) و پس از بغداد، قاهره جایگاه خلافت عباسیان است؛ اما علی رغم نوشته های این منابع و تلاش بیبرس برای اثبات نسب خلیفه در مجلس عمومی، از گفته های برخی از مورخین، به شک آنها درباره نسب خلیفه جدید می توان پی برد. ابی الفدا چنین روایت می کند که «جماعتی از اعراب همراه با مردی سیاه که نامش احمد بود به مصر وارد شدند، گمان کردند که او پسر امام ظاهر بالله، پسر امام ناصر است، پس او عمومی مستعصم بود.» (ابی الفدا، بی تا/ ج ۳: ۲۱۳) ابن ابی الفضائل نیز این خلیفه را «مستعصم سیاه» می نامد (ابن ابی فضائل، ۱۹۱۹: ۱۰۵). العبادی نیز در کتابش با ارجاع دادن به یکی از نسخ خطی کتاب «الذیل علی الروضتین» نوشته ابوشامه، مورخ معاصر با این وقایع و متوفی ۵۶۶۵ ق. مطلبی را روایت می کند که خالی از شک و کنایه نیست. وی می گوید: «و در ۱۳ رجب نوشته ای از مصر و از نزد سلطان ملک ظاهر بیبرس در مدرسه عادلیه دمشق خوانده شد، در بردارنده این مطلب که، همانا ابوالقاسم احمد بن ظاهر محمد که به مصر نزد آنها وارد شد... امیر المنافقین است.» (ابوشامه، ۱۹۴۷: ۲۳۵). این تردید در میان عامه مردم مصر و دیگر سرزمین ها نیز درز کرده بود. به همین دلیل آنها مستعصم را «الزراتینی» یا «الزرایینی» لقب داده بودند. ابوالفدا این لقب عجیب را به لفظ زربون که در مصر برای شخص سیاه استفاده می شد، نسبت می دهد (ابی الفدا، بی تا/ ج ۳: ۲۱۳). اگر چه بیشتر منابع به سیه چرده بودن خلیفه جدید اشاره می کنند؛ اما برخی از مورخان، سیه چرذگی او را به حبشی بودن مادرش نسبت می دهند (ابن ایاس، ۱۹۸۲/ ج ۱: ۳۱۳).

اما علی رغم اینها، بیبرس نهایت تلاش خود را برای تایید خلیفه جدید به کار برد. وی همراه با گروهی از مردم به جامع قلعه جبل، نزد خلیفه رفت و به رسم خلفای پیشین به او خلعت پوشاند و مردم با وی بیعت کردند (مقریزی، ۱۹۹۷/ ج ۱: ۵۳۰؛ نویری، ۱۴۲۴/ ج ۳۰: ۱۱۱). پس از آن خطبه به نام خلیفه و سلطان خوانده شد و نام خلیفه در کنار نام سلطان بر روی سکه ها ضرب گردید. خلیفه نیز حکم سرزمین های اسلامی و آنچه که بعدها به آن اضافه شد به بیبرس سپرد (ابن ایاس، ۱۹۸۲/ ج ۱: ۳۱۴). بعد از آن تمام حاضران بر اساس جایگاهشان با خلیفه بیعت کردند. سپس در همان روز، بیبرس به تمام امرا و نایبانشان در سایر سرزمین ها نامه نوشت و از آنها خواست که برای خلیفه مستعصم بالله بیعت بگیرند (العبادی، ۱۹۸۶: ۱۸۴). سلطان بیبرس از وجود این خلیفه خود

ساخته، نهایت استفاده را برد. وی توانست حق ولایت مصر، شام، دیار بکر، حجاز، یمن و وادی فرات را از آن خود کند (مقریزی، ۱۴۱۸/ج ۳: ۷۵۵). با این وسیله، بیبرس علاوه بر اینکه سند شرعی برای حکومتش به دست آورد، حکم مناطق عربی را هم با تأیید خلیفه گرفت (ابن ایاس، ۱۹۸۲/ج ۱: ۳۱۴).

شکی نیست که تلاش بیبرس برای احیای خلافت، همانا بهره بردن بهره بردن از تأییدات خلیفه بود، چرا که پس از مدتی که به مقاصد خود رسید ترجیح داد او را از خود دور کند. لذا زمانی که خلیفه به فکر رفتن به بغداد و بازپس‌گیری آن از مغولان افتاد، بیبرس با یک میلیون دینار وی را تجهیز کرد (سیوطی، ۲۰۰۷/ج ۲: ۵۲) و به نظر می‌رسد که بیبرس خلیفه را در این مقصود همراهی کرد و همراه با او به سوی دمشق حرکت کرد و امرای دیگر از موصل و حلب و سنجار نیز آن‌ها را همراهی کردند؛ اما در شام بیبرس از همراهی با خلیفه سر باز زد (ابن تغری بردی، ۱۹۸۵/ج ۲: ۷۶) و به مصر بازگشت؛ در نتیجه خلیفه در مقابل مغولان تنها ماند (مقریزی، ۱۹۹۷/ج ۱: ۵۳۷). سرانجام خلیفه در نبرد با سپاه قراوغا در ناحیه انبار ناپدید شد و اگر چه برخی از مورخان قوی‌ترین احتمال را در به قتل رسیدن او میدادند (ابن تغری بردی، ۱۹۸۵/ج ۲: ۷۷)، اما برخی دیگر بر این باورند که وی خود را نجات داد و تا زمان مرگ در میان طایفه‌ای از اعراب ماند (ابن ایاس، ۱۹۸۲/ج ۱: ۳۱۹)؛ اما در واقع آنچه از سرنوشت او در دست است چیزی جز حدسیات مبهم نیست.

نتیجه‌گیری

در شرایطی که جهان اسلام با یورش مغول مواجه شد و خلافت بغداد فروپاشید، برخی از حکام و فرمانروایانی که تا پیش از این مشروعیت حکومتشان را با تأیید خلیفه به دست می‌آوردند، به فکر احیای خلافت بغداد افتادند. در این بین، حکام مملوک مصر گوی سبقت را از سایر مدعیان ربودند و خلافت عباسی را در این سرزمین احیا کردند. مصر به واسطه دور بودن از جبهه‌های یورش مغول و اقتدار نظامی حکومت ممالیک، اوضاع سیاسی با ثباتی داشت. پیشینه دینی و فرهنگی مصر نیز این سرزمین را شایسته میزبانی خلافت عباسی کرد. از آغاز ورود اسلام به مصر، تسنن در این منطقه رشد یافت. جریان تسنن در دوران حکومت دویست ساله فاطمیان نیز به

واسطه تساهل و تسامح مذهبی اینان و نیازشان به دیوان سالاران سنی مذهب، همچنان در این سرزمین به حیات خود ادامه داد و با به قدرت رسیدن ایوبیان و اقدامات ضد شیعه ایشان، جایگاه مستحکم تری یافت. زمانی که بردگان زرخرید ایوبیان قدرت را از دست ولی نعمتان خود ربودند، با علم به جایگاه معنوی و دینی خلفای عباسی در جامعه مصر و اینکه تایید خلفا، حکومت آنان را مشروعیت می‌بخشد و در غلبه بر دشمنانشان، آنها را یاری می‌دهد، از بازماندگان خاندان عباسی حمایت کردند و خلافت عباسیان در مصر در زیر سایه اقتدار آنان شکل گرفت و تا زمان سقوط دولت ممالیک در سال ۹۲۲-۶۵۹ ه.ق. به حیات خود ادامه داد.

یادداشت ها:

- ۱- ممالیک قیمری، منسوب به قیمر بودند که قلعه ای در بین راه موصل و خلاط بود. رک. (حموی، ۱۹۷۹/ج ۴: ۴۲۴)
- ۲- قاضی برای مذهب شافعی، سلطان بن ابراهیم بن معلم رشا بود؛ برای مذهب مالکی، ابوعبدالله محمد بن عبدالمولی بن محمد بن عبدالله اللبئی؛ برای مذهب اسماعیلی، فخرالامنا ابوالفضائل هبه الله بن عبدالله بن حسن محمد معروف به ابن الازرق و برای امامیه، المفضل ابوالقاسم بن هبه الله بن عبدالله بن ابی کامل، بودند. رک. (مقریزی، ۱۳۹۳: ۱۴۳/۳؛ ابن حجر، ۱۹۹۸: ۱۹۸)

منابع

- ابن ابی الفضائل، مفضل (۱۹۱۹م). *النهج السدید و الدد والفیرید فیما بعد تاریخ ابن العمید*. باریس: نشر بلوشه.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۴۱۵ق.). *الکامل فی التاریخ*. تحقیق عبدالله القاضی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن اسحاق اموی، اسحاق (۱۲۷۵ق.). *فتوح مصر و اعمالها*. قاهره: بی نا.
- ابن ایاس، محمد بن احمد (۱۹۸۲م). *بدایع الزهور فی وقایع الدهور*. حقه محمد مصطفی. قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- ابن تغری بردی، ابوالمحاسن یوسف (۱۹۸۵م). *المنهل الصافی*. تحقیق ذنبیل محمد عزیز. قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- _____ (۱۳۷۵ق.). *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*. قاهره: دارالکتب مصریه.

- ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی (۱۹۹۸م). *رفع الاصر عن قضاة مصر*. تحقیق علی محمد عمر. قاهره: مکتبه الخانجی.
- ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۳۶۴ق). *وفیات الاعیان و انباء الزمان*. قم: منشورات الشریف الرضی.
- ابن عبدالحکم، ابوالقاسم عبدالرحمن (۱۹۹۶م). *فتوح مصر و اخبارها*. تحقیق محمد الحجیری. بیروت: دارالفکر.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۲۰۰۵م). *البدایه و النهایه*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن واصل، محمد بن سالم (۱۹۵۳) *مفروج الکروب فی اخبار بنی ایوب*. قاهره: بی نا.
- ابوشامه، عبدالرحمان بن اسماعیل (۱۹۴۷م). *ذیل علی الروضتین*. تحقیق عزت العطار الحسینی. قاهره: دارالکتب مصریه.
- ابی الفدا. عمادالدین اسماعیل (بی تا) *المختصر فی اخبار بشر*. قاهره: المطبعه الحسینیة المصریه.
- بارتولد، و.و. (۱۲۵۸ش). *خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان*. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: امیرکبیر
- باسورث، ادmond کلیفورد (۱۳۷۱ش). *سلسله های اسلامی*. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات.
- حموی، یاقوت (۱۹۷۹م). *معجم البلدان*. بیروت: دارصادر.
- زیان غانم، حامد (۱۹۷۸م). *صفحه من تاریخ الخلفه العباسیه فی ظل دوله الممالیک*. قاهره: دارالثقافه للطباعه و النشر.
- سیوطی، عبدالرحمان (۱۹۵۹م). *تاریخ الخلفا*. تحقیق محمد بن محی الدین عبدالحمید. قاهره: مطبعه السعاده.
- _____ (۲۰۰۷م). *حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهره*. تحقیق علی محمد عمر. قاهره: مکتبه الخانجی.
- صفدی، صلاح الدین خلیل (۲۰۰۰م). *الوافی بالوفیات*. تحقیق احوذ الارناووط. بیروت: دار احیاء التراث.

- الصنهاجی، ابی عبدالله محمد (۱۳۷۸ ش.) / *خبر ملوک بنی عبید و سیرتهم*. ترجمه حجت الله جودکی. تهران: امیرکبیر
- طوقوش، محمد سهیل (۱۴۱۸ ق.). *تاریخ الممالیک*. بیروت: النفائس.
- العبادی، احمد مختار (۱۹۸۶ م.). *قیام دوله ممالیک الاولی*. بیروت: دالنهضت العربیه.
- العینی، بدرالدین محمود (۱۹۸۷ م.). *عقدہ الجمان فی تاریخ اهل زمان*. حقه محمد محد امین. قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- فواد سید، ایمن (۲۰۰۰ م.). *الدوله الفاطمیة فی المصر*. قاهره: الدار المصریه اللبنانیة.
- قاسم، عبده قاسم (۱۹۹۸ م.). *عصر سلاطین ممالیک التاریخ السیاسی و الاجتماعی*. قاهره: عین للدراسات و البحوث الانسانیة و الاجتماعیة.
- قلقشندی، احمد بن علی (بی تا) *صبح الاعشی فی صناعه الانشاء*. قاهره: الوزارت الثقافه و الارشاد القومی.
- _____ (۱۹۸۵ م.) *مأثر الانافه*. تحقیق عبدالستار احمد فراج. کویت: دارالنشر مطبعه حکومت الكويت.
- لاپیدوس، ایرام (۱۳۸۱ ش.). *تاریخ جوامع اسلامی*. ترجمه علی بختیاری آزاده. تهران: انتشارات اطلاعات.
- مقریزی، احمد بن علی (۱۳۹۳ ق.). *اتعاظ الحنفا بالخیار الائمة الفاطمین و الخلفا*. تحقیق محمد حلمی محمد. قاهره: المجلس الاعلی للشتون الاسلامیة.
- _____ (۱۴۱۸ ق.). *المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- _____ (۱۹۹۷ م.) *السلوک لمعرفة دول لملوک*. تحقیق عبدالقادر عطا. بیروت: دالکتب العلمیة.
- نوبری، شهاب الدین احمد (۱۴۲۴ ق.). *نهایة الأرب فی فنون الأدب*. تحقیق مفید قمحیه و آخرون. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۴ ش.). *جامع التواریخ*. تصحیح بهمن کریمی. تهران: اقبال. یونینی، موسی بن محمد (۱۹۵۴ م.) *ذیل مرآه الزمان*. حیدرآباد دکن: مطبعه دایره المعارف العثمانیة.